

فهرست مطالب

۷ سخن مترجم
۹ بخش اول (فصل‌های ۱ تا ۱۸)
۲۰۳ بخش دوم (فصل‌های ۱ تا ۱۳)
۳۵۱ بخش سوم (فصل‌های ۱ تا ۱۷)
۵۳۹ فهرست نام‌ها

۱۸۱۲ به سیب‌جماری به ریجه‌ساز کوچ کرد تا نزدیک پزشکی باشد. و در ۸ ژوئیه ۱۸۱۷ مزار جا در گذشت.

چین استین نوشتن و از او جوانی آغاز کرد. قبل از انتشار آثارش بارها در آن‌ها دست می‌برد و بارها می‌نگاشته‌اند. چهار زبان عالی و احسانی، کرور و تعجب، متعجبانه پارک و اما به ترتیب در سال‌های ۱۸۱۱، ۱۸۱۲، ۱۸۱۴ و ۱۸۱۶، یعنی در زمان حیات چین استین منتشر شدند. زبان‌های برترنگرایی و ترغیب در سال ۱۸۱۸، یعنی بعد از مرگ نویسنده، به کاپی رسیدند. دو اثر به نام‌های لیدی سرزاد و والسنین با نام‌های سوزاز کارهای اولیه چین استین باقی مانده‌اند. او پیش از مرگ مشغول نوشتن بعضی به نام سینه‌ن بود که قسمت‌های پراکنده آن در دست است. چین استین در محیطی بسیار مزروعی زندگی کرد و او تا تک خود را بیشتر به نوشتن گذراند. به نظر نگارنده، او درونی دووجهی داشته‌است. هم طبع قدرتمندی داشت و هم اخلاقیات و روحیات انجوما را خوب

سخن مترجم

جین آستین در ۱۶ دسامبر ۱۷۷۵ در استیوتن، همپشر، جنوب شرقی انگلستان، به دنیا آمد. او هفتمین فرزند یک کشیش ناحیه بود. در سال ۱۸۰۱ که پدرش بازنشسته شد، خانواده آستین به بث نقل مکان کرد. پدر در سال ۱۸۰۵ از دنیا رفت و جین آستین و مادرش چندبار نقل مکان کردند، تا سرانجام در سال ۱۸۰۹ در نزدیکی التن در همپشر ماندگار شدند. جین آستین در همین محل ماند و فقط چندبار به لندن سفر کرد. در مه ۱۸۱۷ به سبب بیماری به وینچستر کوچ کرد تا نزدیک پزشکش باشد، و در ۸ ژوئیه ۱۸۱۷ همان جا درگذشت.

جین آستین نوشتن را از نوجوانی آغاز کرد. قبل از انتشار آثارش بارها در آن‌ها دست می‌برد و بازبینی‌شان می‌کرد. چهار رمان عقل و احساس، غرور و تعصب، منسفیلد پارک و اما به ترتیب در سال‌های ۱۸۱۱، ۱۸۱۳، ۱۸۱۴ و ۱۸۱۶، یعنی در زمان حیات جین آستین منتشر شدند. رمان‌های نورثنگر ابی و ترغیب در سال ۱۸۱۸، یعنی بعد از مرگ نویسنده، به چاپ رسیدند. دو اثر به نام‌های لیدی سوزان و واتسن‌ها (ناتمام) نیز از کارهای اولیه جین آستین باقی مانده است. او پیش از مرگ مشغول نوشتن رمانی به نام سندیتن بود که قسمت‌های پراکنده آن در دست است. جین آستین در محیطی نسبتاً منزوی زندگی کرد و اوقات خود را بیشتر به نوشتن گذراند. به نظر نقادان، او نبوغی دووجهی داشت: هم طنز قدرتمندی داشت و هم اخلاقیات و روحيات آدم‌ها را خوب

فصل ۱

حدود سی سال پیش، دوشیزه ماریا وارد، اهل هاتینگدن، که از مال دنیا هفت هزار پوند بیشتر نداشت، بختش باز شد و دل سر تاماس برترام، مالک منسفیلد پارک در ایالت نورثمتن، را برد و شد بانوی یک بارونت، با کلی دم و دستگاه و برویا که آن خانه قشنگ و عایدی کلان به همراه داشت. همه هاتینگدنی‌ها از این ازدواج معرکه مات و متحیر ماندند و حتی عموی دوشیزه ماریا که وکیل بود اشکالی نمی‌دید حق و حقوق او حداقل سه هزار پوند کمتر از چیزی باشد که قانوناً دست برادرزاده‌اش را می‌گرفت. دوشیزه ماریا دو خواهر داشت که قاعدتاً از کیا و بیای او بی نصیب نمی‌ماندند، و دوست و آشناهایی که دوشیزه وارد و دوشیزه فرانسس را به خوشگلی دوشیزه ماریا می‌دانستند شک نداشتند که این دو خواهر هم شوهرهایی به همین خوبی گیرشان می‌آید. اما خب، تعداد مردهای پول‌وپله‌دار دنیا کمتر از تعداد زن‌های خوشگلی است که حق‌شان این‌جور شوهرهاست. دوشیزه وارد شش سالی که گذشت دید باید به همسری عالی جناب نوریس، یکی از دوست و آشناهای شوهر خواهرش، رضایت بدهد که البته پول و پله‌ای در بساط نداشت. دوشیزه فرانسس از این هم بدتر. با توجه به همه جوانب، ازدواج دوشیزه وارد آن‌قدرها هم بد نبود، زیرا سر تاماس با کمال میل عایدی

و منصب منسفیلد را به دوستش داد و آقا و خانم نوریس با قدری کمتر از هزار پوند در سال زندگی زناشویی خود را به خیر و خوشی شروع کردند. اما دوشیزه فرانسس، به قول معروف حرف خانواده را گوش نکرد و سرکشی را به نهایت رساند، چون به یک افسر نیروی دریایی دل بست که نه تعلیم و تربیت درست و حسابی داشت، نه پول و پله‌ای، و نه قوم و خویش بانفوذی. انتخاب بدتر از این نمی‌شد. سر تاماس برترام به خاطر اصول و برای غرور خودش به طور کلی دوست داشت کارهای خیر بکند و دلش می‌خواست هر چیزی که به خودش مربوط می‌شود آبرومندانه و درست و حسابی باشد. برای همین، می‌خواست برای خواهر لیدی برترام کاری بکند. اما شغل و حرفه این باجناق طوری بود که نمی‌شد برایش کاری کرد، و هنوز فرصت نشده بود طور دیگری به آن‌ها کمک کند که بین خواهرها شکرآب شد. خب، این نتیجه طبیعی رفتار طرفین بود. اصولاً بعد از چنین وصلت نسنجیده‌ای انتظاری جز این هم نمی‌رفت. خانم پرایس هم برای این‌که سرزنش و عیب و ایراد نشنود تصمیم گرفت نامه‌ای به خانواده‌اش ننویسد، تا از دواج سر بگیرد. لیدی برترام زنی بود که احساسات ملایمی داشت و خیلی هم بی‌خیال و تنبل بود، به خاطر همین هم رضایت داد به این‌که خیلی راحت از خیر خواهرش بگذرد و دیگر فکرش را به این قضیه مشغول نکند. اما خانم نوریس آدم پرجنب و جوشی بود و دلش آرام نمی‌گرفت. بالاخره هم نامه مفصل و خشم‌آلودی به خواهرش نوشت و رفتار ابلهانه‌اش را به او گوشزد کرد و خطرات و عواقب احتمالی را برایش برشمرد. خانم پرایس هم ناراحت و عصبانی شد و جوابی داد که برای هر دو خواهر خیلی تلخ بود. چون به غرور و شرافت سر تاماس هم برمی‌خورد، خانم نوریس دیگر نمی‌توانست قضیه را توی دلش نگه دارد. این بود که مدت مدیدی رابطه آن‌ها قطع شد.

محل زندگی شان خیلی دور از هم بود، و طرز رفت و آمد و معاشرت‌شان هم آن قدر فرق می‌کرد که یازده سال تمام از یکدیگر بی‌خبر بودند، یا لااقل کم‌خبر بودند، و اگر خانم نوریس خبری می‌شنید و به گوش سر تاماس هم

می‌رساند واقعاً سر تاماس به تعجب می‌افتاد، چون به هر حال خانم نوریس گه‌گاهی با عصبانیت و ناراحتی چیزهایی را که می‌شنید بازگو می‌کرد، مثلاً این‌که فانی صاحب یک بچه دیگر هم شده است. اما بعد از این یازده سال، خانم پرایس دیگر نمی‌توانست تخم غرور یا کدورت را در دلش نگه دارد و تنها قوم و خویشی را که ممکن بود کمکش کند از دست بدهد. جمعیت خانواده زیاد بود و بیشتر هم می‌شد. شوهرش از کار و حرفه پرجنب و جوش عاجز بود اما در بریز و پپاش و خورد و نوش کوتاهی نمی‌کرد. درآمدشان آن قدر کم بود که کفاف احتیاجات‌شان را نمی‌داد. به خاطر همه این‌ها، خانم پرایس دلش می‌خواست دوست و آشنایی را که آن‌طور بی‌محابا از دست داده بود دوباره به دست بیاورد. نامه‌ای به لیدی برترام نوشت و کلی ابراز ندامت و اظهار تأسف کرد و گفت که هیچ چیز ندارد جز بچه زیاد. نامه اثر کرد و لیدی برترام چاره‌ای ندید جز این‌که آماده آشتی بشود. خانم پرایس که داشت آماده زایمان نهم می‌شد، بعد از ناله و زاری و شکایت از روزگار تقاضا کرده بود آن‌ها سرپرستی طفلی را که در راه بود به عهده بگیرند، و این نکته را هم پنهان نمی‌کرد که فکر و ذکرش نگهداری هشت بچه دیگرش در آینده است. بزرگ‌ترین بچه‌اش پسرکی ده‌ساله بود، بچه قبراق و سرحالی که دلش می‌خواست سری توی سرها بلند کند. اما چه کاری از خانم پرایس ساخته بود؟ آیا امکانش بود که در امورات ملک سر تاماس در جزایر هند غربی این پسرک به کارشان بیاید؟ پسرک هیچ کاری را کسر شأن نمی‌داند... سر تاماس نظرش درباره ولویچ چیست؟ یا چه طور می‌شود پسرکی را به شرق فرستاد؟ نامه اثرش را گذاشت. بار دیگر آشتی و محبت حاکم شد. سر تاماس پیام‌ها و نصیحت‌های دوستانه‌ای فرستاد، لیدی برترام پول و لباس بچه فرستاد، و خانم نوریس هم نامه‌هایی نوشت.

این‌ها آثار فوری نامه بود. یک سال نگذشت که خانم پرایس به چیزهای مهم‌تری هم رسید. خانم نوریس که زیاد ملاحظه حال بقیه را می‌کرد نمی‌توانست فکر خواهر بیچاره و خانواده‌اش را از سر بیرون کند. فکر می‌کرد